

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

خدای متعال را شکرگزاریم که فرصت دیگری در اختیار ما گذاشت که در راه علم و کسب
معرفت و ان شاء الله تهذیب نفس سعی و کوشش مضاعف داشته باشیم.

بحمدالله این سال تحصیلی جدید در یکی از بهترین ایام آغاز می‌شود؛ دهه اول ماه مبارک
ذی الحجه که در این ماه شریف به خصوص در دهه اولی ابواب رحمت الهیه به روی
بندگان به طور مضاعف مفتوح است. امیدواریم همان طور که از معنویات این ماه و این
دهه مبارکه استفاده می‌کنیم با استیثاق به خدای متعال و توکل به خدای متعال در راه
کسب علم هم کوشا باشیم. و آغاز سال‌مان را، و آغاز تحصیل‌مان را با نام خدای متعال و
استعانت به او شروع می‌کنیم «کل امری ذی بالٍ لم یبدأ بیسم الله فهو ابتر».

توصیه این خادم شما عزیزان به شما عزیزان این هست که همان طریقه سلف صالح در
چگونگی تحصیل علم را ان شاءالله مراعات بفرمایید که چند امر از اسس آن طریق
سلف صالح ما است.

یک؛ این هست که به طور ارتجال در بحث‌ها وارد نشویم، حتماً مسبقاً به مطالعه و فکر
باشد و قبل از این که آن مبحث را انسان در درس آن شرکت بکند، خوب هست که
خودش در آن اجتهاد بکند و یک رأی ولو ظناً انتخاب بکند. یعنی ولو صد درصد به یک نتیجه
نرسد اما یک نتیجه‌ای را ترجیح بدهد ولو ظناً و اقامه دلیل کند برای خودش. این خیلی
مؤثر هست در این که زود اگر خدای متعال مقدر فرموده باشد ذهن انسان فعال بشود و
آن قدرت اجتهاد و استنباط شکوفا بشود.

و مسأله دوم؛ مسأله تقریر نویسی است. تقریر حالا یک شکل امروزی پیدا کرده که این
در حقیقت تقریر نیست، امالی است که کل ما یخرج من فم الاستاد این را مثلاً در دفتر
ثبت می‌کند. این یک راه. اما این آن تقریری نیست که مکمل درس است و مفید است.
این برای خاطر این ممکن است باشد که خب فراموش نشود. حالا اگر مضر نباشد،
فوقش همین مقدار است، چون بعضی وقت‌ها اشخاصی هم و غم‌شان این است که فعلاً
الفاظ را بنویسند اما مطلب چیه الان توجه به آن پیدا نمی‌کنند. اما آن که مکمل درس
هست و خیلی مفید هست این است که بعد از بحث دو مرتبه در ذهن مطالب را بازخوانی
کند، مدعاها را مشخص کند چی بود، دلیل‌ها را مشخص کند، عناصر مأخوذه در دلیل را،
این‌ها را هم در ذهن مشخص می‌کند بعد به قلم می‌آورد. حالا لازم نیست خیلی هم
تفصیلی باشد، معمولاً تقاریر همپای درس نمی‌شود خیلی تفصیلی باشد چون فرصت این
قدر نیست. اما جوری باشد که مفهم باشد، لااقل برای خودش.

من چند روز پیش یک دفتری بچه‌ها توی دفاترها پیدا کرده بودند مال چهل و چند سال پیش شاید باشد، درس‌های مرحوم آیت‌الله آشیخ کاظم تبریزی رحمه الله علیه. دیدم فقط خودم می‌فهمم، الان کسی نگاه کند.... من تا این عبارات را دیدم تداعی معنای می‌شود که ایشان چی فرموده. حالا بخواهی به کسی بدهی شاید متوجه نمی‌شود که این چیه.

خب این فکر حتماً لازم است، تقریر حتماً لازم است به این شکلی که عرض کردم، آن وقت وقتی این چنین تقریر کرد قهراً اولاً مطلب خوب هضم می‌شود برای او چون یک نظر ثانوی دارد می‌کند، مقدمات و مدعا را. بعد متوجه می‌شود که بابا این مقدمات آیا بالاخره منتج به آن نتیجه هست یا نه. به صحت و سقم استدلال پی می‌برد و راه هموار می‌شود برای این پی بردن. حالا ملازمه قطعی ندارد، راه هموار می‌شود برای او. و هم چنین در این که آیا این مقدمات کافی است یا نه، یک حلقه‌ای مفقوده‌ای دارد باید یک چیزهایی به آن اضافه بشود؟ یا نه، این مقدمات بعضی‌هایش مستدرک است، اضافی است، با نبود آن‌ها هم مطلب اثبات می‌شود. آن وقت وقتی که در این اثناء که شخص مدعا را حساب می‌کند، ادله را حساب می‌کند، این‌ها را حساب می‌کند گاهی جرقه‌های جدید به ذهن شخص می‌زند، یک استدلال جدید، یک مدعای جدید، یک مطلب جدید این‌ها در اثناء این کارهای علمی این چنینی به ذهن می‌رسد.

و مطلب سوم که باز خیلی مهم است و در طریقه سلف صالح ما بوده مباحثه است. این که انسان با یک زمیل، دو زمیل از زملاي خودش که معمولاً هم در انتخاب بتواند بهتر از خودش را انتخاب کند یعنی کسی که قوی‌تر است و کار بهتر می‌کند. البته اگر نشد هم وزن یا پایین‌تر هم مفید است اما این جهت خیلی مفید است که حالا این مطالبی که فکرش را کرده، درس آن را رفته، تقریر آن را نوشته حالا با یک شخصی در میان بگذارد. او قهراً هم در مقام افاده باز یک بازبینی جدیدی می‌شود و هم این که ممکن است او مناقشه کند، حرف بزند، این قلت و قلت می‌شود و این باعث می‌شود که انسان قوت پیدا بکند و مباحثه خیلی مؤثر هست یعنی گاهی از درس هم مفیدتر واقع می‌شود.

مرحوم آیت‌الله طاهری رحمه الله آقای سید حسن نقل می‌کردند از آیت‌الله سیستانی دام ظلّه که ما در دور دوم یا سوم بحث اصول مرحوم آیت‌الله خویی قدس سره عرض کردیم که آقا شما چیز جدیدی نمی‌فرمایید توی درس، همین‌هایی است که در تقریرات هست و ما می‌خواهیم بیشتر استفاده کنیم از شما. ایشان فرمود من درس را بیش از این نمی‌توانم تعمیق کنم. برای این که درس‌ها این طوری است که منتهی و متوسط و مبتدی همه شرکت می‌کنند، من بیش از نمی‌توانم. اما اگر شما می‌خواهید ملا بشوید یک مباحثه جمعی بگذارید. و در این مباحثه جمعی حالا در اصول بوده، نه‌ایة الدرایة محقق اصفهانی را محور قرار بدهید و یک مباحثه جمعی انجام بدهید این در کنار آن‌ها است. مباحثه خیلی مفید است و تقریرات هم همچنین.

مرحوم آقای نائینی قدس سره در این استفتائاتی که از ایشان چاپ شده، سه جلد استفتائات است، ایشان به عنوان الفتاوا. ایشان در آن جا در توضیح این مطلب که مرحوم میرزای شیرازی از ایشان نقل شده بوده که ایشان اجتهاد را واجب عینی می‌دانستند. فلذا بسیاری از متدینین و جوان‌های متدینین این‌ها حتی کسب و کارشان را رها کرده بودند که بیايند تحصیل اجتهاد کنند. و این بر عده‌ای واقعاً مشکل شده بود. استفتاء می‌کنند از مرحوم آقای نائینی. آقای نائینی آن جا توضیح می‌دهند. می‌گویند مقصود میرزای شیرازی هر کسی نیست، بلکه مقصود کسانی است که دارای شرایطی

هستند من جمله از شرایط این است که دیگه از عقد ثانی عشره عمرشان تجاوز نکرده باشد، به سی سال و چهل سال نشده باشد، این‌ها را می‌گوید و با شرایطی... یکی از شرایطش هم این است که قدرت بر نوشتن تقریر داشته باشند. اگر آدمی است که می‌تواند تقریر بنویسد این یرجی فی حقه الاجتهاد. فلذا می‌گوید بر او لازم است در آن زمانی که خب تشخیص داده بودند که باشد، اما اگر این قدرت را ندارد که تقریر بنویسد، این بر او واجب نیست. ایشان لایرجی فی حقه، بنابراین وظیفه‌اش نیست. بنابراین این چند امری که عرض کردم این از اصول طریقه سلف صالح ما است در... البته کنار این مسأله باز آن چه که در تضرع و مهارت و قوت خیلی دخالت دارد مسأله تدریس است که حتماً آقایان تدریس داشته باشند و حالا تدریس لازم نیست جمعیت زیادی، یک نفر هم باشد کفایت می‌کند. این دو سه ماه پیش بود، دو ماه پیش بود این جناب آقای نکونام یک مطلبی از آیت‌الله گلپایگانی نقل کردند خیلی برای من درس‌آموز بود، فرمود آیت‌الله گلپایگانی می‌فرمود نصاب من در درس یک نفر است. همین که یک نفر باشد که با هم گفتگو کنیم نصاب من در درس یک نفر است.

و واقعاً هم همین جور بوده، سابق‌ها آیت‌الله آقای آسید عبدالهادی شیرازی... استاد ما می‌فرمودند برای یک نفر کفایه می‌فرمود و من می‌دیدم او می‌آمد در صحن در یکی از این حجرات، من بیرون حجره، آن تلمیذ را هم می‌فرمود که یک آدم سیگاری خیلی چیزی بود همین طور سیگار می‌کشید و فوت می‌کرد توی صورت آقای آسید عبدالهادی، ایشان هم برای او درس می‌فرمود.

خب تدریس خیلی مهم است اما نه زیاد. یک وقتی من زیاد درس می‌گفتم مرحوم والد فرمودند یک قدری از درس‌ها کم کن به عمق پرداز، به عمق کارها پرداز. خب ولی اصل این که یکی دو تا تدریس به حسب احوال اشخاص مختلف است که آن هم مهم است. مرحوم آقای طاهری نقل می‌کردند از مرحوم آقای آملی، همین پدر این آقایان لاریجانی‌ها که می‌فرمود، ایشان به من می‌فرمود ولو شده دو نفر را اجازه کن برای آن‌ها درس بگو. این از همین باب است که این در خود تضرع شخص هم مفید است.

خدای متعال به همه ما توفیق ان شاء الله درس خواندن صحیح و رسیدن به نتایج درس خواندن صحیح عنایت بفرماید.

خب بحث ما در ادله برائت بود، در شبهات حکمیه. از کتاب آیات مبارکات را بررسی کردیم و نتیجه این شد که از کتاب شریف دالی بر برائت شرعیه نداریم.

بعد از کتاب وارد سنت شدیم، خب به روایات متعدده‌ای هم برای اثبات برائت شرعیه استدلال شده که روایت اولی حدیث معروف به حدیث شریف رفع هست. این حدیث شریف در نه منبع از منابع اصلی حدیث ذکر شده همان طور که قبلاً عرض کردیم.

در کافی شریف هست، در من لایحضره الفقیه هست، در توحید صدوق هست، در خصال صدوق هست. این در این چند کتاب مهم ذکر شده. و هم چنین در اختصاص شیخ مفید که می‌شود پنجمین منبع. در نوارد منسوب به احمد بن محمد بن عیسی یا سهل بن عبدالله، در آن جا هم این روایت هست. در تحف العقول هم هست که این تحف العقول از جامع احادیث شیعه افتاده با این که ایشان همه این‌ها را جمع می‌فرماید اما در تحف العقول هم وجود دارد، این چاپی که ما داریم صفحه 35 است، توی نرم‌افزارها صفحه پنجاه و این‌ها است که ما پیدا نکردیم آن جا. این چاپ نجف که ما داریم صفحه 35 است. و هم چنین در

فقه الرضا که منسوب به حضرت رضا(ع) است که البته گفتیم این کتاب ظاهراً همان کتاب التکلیف شلمقانی است. بالاخره این کتاب، کتاب حدیث است و شاید اقدم کتب حدیثی که الان در دست ما هست همین کتاب فقه الرضا می‌شود دیگه. در آن جا هم وجود دارد.

بحث سندی را در قبل از تعطیلات بحث مفصلی انجام دادیم و نتیجه این شد که به حسب آن مبانی که ما عرض کردیم این روایت حجت است و معتبر است. اما در عین حال یک بخش‌های از بحث‌های سندی مانده که حالا ان شاء الله الان نمی‌پردازیم به آن، ان شاء الله آن را تکمیل خواهیم کرد. فعلاً بحث دلالتی این روایت را مقدم می‌داریم ابتدائاً خود روایت را تذکراً بخوانیم و بعد بحث ولایی آن را.

«كَافَى عَنِ الْخُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ التَّهْدِي رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ خِصَالٍ»

این جا «وضع» هست. اما در بعضی نقل‌ها هم «رُفِعَ» است که به آن مشهور شده حدیث رفع. اما «وضع» با «عن» که متعدی می‌شود همان معنای رفع را می‌دهد.

«الْخَطَا وَالتَّسْيَانِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ مَا اسْتَكَرُّهُوا عَلَيْهِ وَ الطَّيْرَةُ وَ الْوُسُوسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَ الْحَسَدُ مَا لَمْ يُظْهَرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ.»

این 9 امری است که فرموده از رسول خدا(ص) نقل شده که فرمود این وضع شده از امت و رفع شده از امت.

خب محل استدلال جمله «و ما لا يعلمون» هست. قبل از بیان تقاریب استدلال که تقاریب متعدده دارد یک مقدمه‌ای را باید تمهید کنیم که در گذشته تفصیلاً عرض کردیم حالا خلاصه‌ای از آن را عرض می‌کنیم مقدماً برای تقاریب متعددی که در این جا وجود دارد.

خب این بزرگان فرمودند ظاهر این حدیث شریف که می‌فرماید این‌ها برداشته شده خب این ظاهر بدوی قابل تعقل نیست و خلاف واقع است، چطور خطا برداشته شده؟ چطور نسیان برداشته شده؟ ما در خارج بالوجدان می‌بینیم نسیان هست، خطا هست و اضطرار هست، استکراه هست، طیره هست، این‌ها هست. این حدیث چطور می‌فرماید رُفِعَ؟ بنابراین به دلالت اقتضاء که دلالت اقتضاء این است که اگر این ظاهر بخواهد مراد باشد خلاف واقع لازم می‌آید، کذب لازم می‌آید و کذب و خلاف واقع بر حکیم قبیح است و یا محال است. بنابراین به دلالت اقتضاء می‌فهمیم این ظاهر بدوی مراد نیست. حالا چی مراد است؟ این جا مبانی مختلفی پیدا شده، خب ما در «رفع عن امتی تسعة» چند امر داریم؛ یکی رفع داریم، یکی مرفوع داریم که آن تسعه هست؛ نسیان و خطا و ما استکروه علیه و ما اضطرروا الیه ما لا يعلمون و این‌ها. یکی هم نسبت این رفع به این مرفوع داریم. پس خود رفع، مرفوع، نسبت به این رفع به آن مرفوع.

بزرگان در تخلص از آن اشکال عقلی و مدلول آن دلالت اقتضاء مناهجی دارند. بعضی گفتند این جا به آن قرینه باید تصرف در رفع بشود. بعضی می‌گویند باید تصرف در مرفوع بشود. بعضی می‌گویند تصرف در اسناد باید بشود. بعضی می‌گویند نه، تصرف در هیچ کدام از این ثلاثه لازم نیست، راه حل دیگری را نشان دادند. خود آن هم دارای... کسانی که راه حل دیگری را نشان می‌دهند خودش دارای مناهجی است.

اما منهج اول که ما در رفع بگوئیم یک معنای تصرفی هست. این مبنا مبنای حضرت امام قدس سره هست. «رفع عن امتی تسعة» ایشان می‌فرماید این رفع رفع ادعایی است، نه رفع واقعی. همان وزان حرفی که در باب مجازات ایشان قائل هستند یا سکاکی در مجاز عقلی قائل است. شما وقتی می‌گویید «زید اسد» اسد را در زید استعمال نمی‌کنید، اسد در همان معنای خودش استعمال می‌کنید. اما این جا ادعا می‌کنید که این زید در اثر آن تهور و شجاعت و خصوصیتی که دارد این هم شیر است. ادعا می‌کنید شیریت زید را فلذا اسدی را که به همان معنای خودش استعمال می‌شود بر زید تطبیق می‌کنید. این جا هم همین جور است «رفع عن امتی تسعة» این رفع یک رفع ادعایی است نه حقیقی. چرا؟ این ادعا مبرر می‌خواهد همین جوری که آدم نمی‌تواند ادعا بکند. مبرر آن چیه؟ مبررش این است که این خطا، این نسیان آن آثاری که بر نسیان‌ها، بر آن منفی یا بر آن ما اخطا فیه بار می‌شود، بار نمی‌شود. پس مثل این است که خطا نکردی. وقتی آثار خطا بر آن شی‌ای که خطایی بوده بار نشد، یا بر آن منفی بار نشد مثل این است که خطایی نیست، مثل این که اکراهی نیست، اضطراری نیست. «ما لایعلمون» هم، آن که علم به آن نداریم و شکی به آن داریم، وقتی احتیاطی لازم نبود بکنی، عقابی ندارد، تبعه‌ای ندارد، مسؤولیتی ندارد. خب کأنّ مثل این که نیست.

سؤال: طیره آثار شرعی نیست که رفع و وضع آن به ید شارع باشد.

جواب: طیره هم حرمت نمی‌شود داشته باشد؟

سؤال: آثارش را می‌گویم.

جواب: آثارش حرمت است دیگه.

خب پس بنابراین حالا ما فعلاً در مقام جرح و تعدیل مطلب نیستیم داریم مبانی را حالا عرض می‌کنیم. خب پس بنابراین این یک مبنا.

مبنای دوم این است که ما در مرفوع بیایم ... خطا، خود خطا را نمی‌خواهد بگوید برداشته شده. خطا استعمال شده در آثار خطا. ارید من الخطاء آثار الخطاء. ارید من النسیان آثار منفی. ارید مما لایعلمون آثار این حکمی که لایعلمون و هکذا.

پس این ثه تا که نام برده شده مجازاً است، خودش استعمال شده ولی لوازم و آثار آن اراده شده حالا به یکی از انحاء، یا به این که این در آن استعمال شده، یا به این که کنایه‌ای از آن هست. پس یک تصرفی در ناحیه مرفوع‌ها می‌آیم می‌کنیم، باز هم اشکال برطرف می‌شود.

مسلك سوم این است که نه، ما در اسناد می‌آیم تصرف می‌کنیم. یعنی رفع به معنای خودش هست. ادعایی نیست، رفع رفع حقیقی است. مرفوع‌ها هم به معنای خودش هست، آن‌ها را هم تصرف در آن نمی‌کنیم. ولی اسناد این رفع به آن مرفوع این اسناد اسناد مجازی است که آقای آخوند قدس سره در کفایه به این اشاره کردند این راه حل را هم ایشان بالاشارة فرمودند که این جور باشد. مثل «جری المیزاب» می‌گویید چقدر باران خوب بود که ناودان‌ها راه افتاده بود. ناودان‌ها، مگر ناودان راه می‌افتد؟ این آبی که در ناودان هست راه بیفتد، بارانی که از آن جا عبور می‌کند راه می‌افتد ولی این جری را، ذوق عرفی به چی نسبت می‌دهد. جری به معنای جری است. برای جری معنای دیگری نمی‌کنیم. میزاب را هم معنای دیگری نمی‌کنیم، نه میزاب به معنای آب است، نه در جری

تصرف می‌کنیم. ولی اسناد جری به میزاب اسناد مجازی است. می‌گوییم «جری المیزاب» این جا رفع به معنای خودش است، آن تسعه هم به معنای خودش است، اسناد رفع به آن مجاز است. در حقیقت چون آثار برداشته شده این میرر شده که این رفع را به این ذو الاثر نسبت بدهیم. کما این که آن جا چون آبی که در ناودان هست جریان دارد این میرر شده که جریان را به محل نسبت بدهیم، جریان مال حال است که آب است اما این جریانی که مال حال است و اسناد آن به آن حال اسناد حقیقی است ما آن را اسناد می‌دهیم به محل که میزاب باشد. حالا این جا هم همین جور است. آثار خطا برداشته شده، آثار نسیان برداشته شده و همین طور در بقیه. این رفع در حقیقت اسناد به آن صحیح است و حقیقت دارد اما به جای این که به خود اثر نسبت داده شده مثل جری المیزاب به ذو الاثر نسبت داده شده که خطا و نسیان و ما استکروه علیه و امثال این‌ها باشد.

این هم راه دیگری است. همه این‌ها مقدماتی است که به تفاوت این‌ها تقریب استدلال‌ها مختلف می‌شود برای اثبات برائت.

راه چهارم این است که نه، ما نه در رفع تصرفی می‌کنیم، نه در مرفوع، نه در نسبت، هیچی، همه این‌ها سر جای خودش محفوظ است. بلکه این جا می‌گوییم مضافی در تقدیر است. که این مسلک شیخ اعظم قدس سره است. مضافی در تقدیر است.

حالا این قائلین به مضاف در تقدیر بودن خودشان سه گروه هستند؛ بعضی فرمودند آن مضاف مقدم مؤاخذه است، پس «رفع ما لایعلمون» یعنی مؤاخذه حکمی که نمی‌دانیم، رفع نسیان یعنی رفع مؤاخذه آن نسیان، یا آن خطا و هکذا. خب وقتی شما مؤاخذه را در تقدیر گرفتید رفع آن حقیقی است، رفع دیگه ادعایی نیست واقعاً عقاب آن برداشته شده. این تسعه هم کنایه از چیزی نیست، مجاز نیست، به معنای خودش هست. آن مقدر واقعاً اسناد آن رفع به آن مقدر هم حقیقی است. پس «رفع ما لایعلمون» یعنی رفع مؤاخذه ما لایعلمون. شما شک داری شرب تنن حلال است یا حرام است، شک داری، اگر حرام باشد مؤاخذه دارد دیگه، خدا می‌فرماید حالا که نمی‌دانی حرام هست یا نه، رفع مؤاخذه این ما لایعلمون.

سؤال: ...

جواب: حالا این‌ها یک مشکلاتی است که ان شاء الله توی مقام تقریب استدلال می‌آید حالا فعلاً فقه الحدیث است. ایشان می‌گوید معنای حدیث این هست حالا اگر این معنای حدیث به درد استدلال می‌خورد یا نمی‌خورد؟ آن ان شاء الله در تقاریب استدلال می‌گوییم. این مقدمه‌ای است برای این که مبانی فقه الحدیث که می‌خواهد منشأ استدلالات و تقاریب بشود در ذهن مان فعلاً فهرست وار قرار بگیرد.

مبانی دوم و منهج دوم کسانی که قائل به تقدیر هستند این است که جمیع الآثار در تقدیر است، نه فقط مؤاخذه. همه آثار. آثار تکلیفی، آثار وضعی همه این‌ها در تقدیر است. مثلاً یک بیع انجام شده روی استکراه، خدای متعال می‌گوید این را برداشتم، چی را برداشته؟ همه آثار این بیع را برداشته. یکی از آثار آن نقل و انتقال است، برداشته؛ نقل و انتقال حاصل نمی‌شود. یکی از آثار بیع این است که واجب است قبض ثمن و قبض مثنی، می‌گوید برداشته شده. یکی از آثار بیع این است که خیار کذا دارد، خیار کذا دارد. برداشته شده، همه این آثار برداشته شده. خب این هم جمیع الآثار. باز جمیع الآثار هم اگر بگوییم

که به قول مرحوم شیخ می‌فرماید این جمیع الآثار را در تقدیر گرفتن از یک نظر از آن مؤاخذه در تقدیر گرفتن بهتر است. چرا؟ برای این که ابتدائاً وقتی می‌گوید رُفع ما لایعلمون و بقیه، ظاهر این است که خودش برداشته شده، حالا آن معنای حقیقی قابل اراده نیست پس بهتر این است که اقرب به آن معنای حقیقی اراده شده باشد. اقرب کدام است؟ این که یکی از آثار نباشد یا جمیع آثار نباشد؟ چون وقتی خود شیء واقعاً نباشد هیچ اثری نیست دیگه. حالا هیچ اثر نباشد این اقرب به عدم آن شیء است. از باب این که گفتند وقتی خود حقیقت را نمی‌شود اراده کرد اقرب المَجازات اراده بشود شبیه آن هست. خب این جا شما که نمی‌توانید اراده خودش را بکنید، خب معنا که اقرب به آن هست به دلالت اقتضاء باید گفت مراد است و آن این است که کل آثار.

سؤال: فرق این چهارمی با سومی چی می‌شود؟ در تقدیر بگیریم یا این که در مرفوع تصرف کنیم، فرق‌شان به چیه؟

جواب: این فرقی که مرفوع را مجاز نگفتم هست، خطا، معنای آن خطا است، نسیان، معنای آن نسیان است. ولی مضافی در تقدیر است، این کاری که او می‌خواهد با مجاز شدن مرفوع انجام بدهد می‌گوید نه آقا ما آن را مجاز نمی‌کنیم، ما یک مضافی در تقدیر می‌گیریم مثل و إسئل القرية. یک کسی می‌گوید قریه یعنی اهل القرية، استعمال شده در اهل القرية، پس قریه می‌شود مجاز.

سؤال: اما نتیجه‌شان یکی می‌شود.

جواب: بله. این صناعت ادبی آن فرق می‌کند.

و نظریه سوم برای کسانی که در تقدیر می‌گیرند این است که نه، نه خصوص مؤاخذه در همه، نه جمیع الآثار در همه، بلکه در هر مورد اثر ظاهر. اثر مناسب با آن مورد و ظاهر، آن.

سؤال: شیخ هر سه تا را می‌گویند؟

جواب: هر سه تا را شیخ نام بردند اما مختارشان این هست. این سه مسلک را... شیخ فقط مسلک تقدیر را دارد. یعنی آن که در رسائل شیخ مطرح فرموده فقط مسلک تقدیر است. یعنی در رفع ایشان تصرفی در ذهن شریفش ... یا قبول نداشته طرح اصلاً نکرده. تصرف در مرفوع را اصلاً طرح نفرموده. تصرف در اسناد را اصلاً طرح نفرموده. آقای آخوند اشاره کرده در کفایه. ایشان فقط به این شکل که نه، همه این‌ها سر جای خودش محفوظ است ما امری را باید در تقدیر بگیریم به دلالت اقتضاء. حالا آن مقدر چیه؟ یا باید بگوییم خصوص مؤاخذه است، یا بگوییم کل الآثار است، یا بگوییم اثر مناسب است. در هر فرازی از این امور نه تا، اثر مناسب. خب این هم

مسلک پنجم این است که ما تصرفی نمی‌کنیم، تقدیر هم نمی‌خواهیم. نه در رفع، نه در مرفوع، نه در اسناد، در نه تقدیر. ولی این حدیث رفعش رفع تشریعی است. چون رفع رفع تشریعی است مشکلی پیش نمی‌آید، دلالت اقتضایی پیش نمی‌آید تا شما بخواهید مشکله را به یکی از این طرق دفع کنید. حالا رفع تشریعی یعنی چی؟ این کلام که این جا رفع رفع تشریعی است، مؤسس این به حسب ظاهر فی ما نعلم محقق نائینی است که ایشان فرموده رفع این جا رفع تشریعی است. حالا این رفع تشریعی یعنی چی؟ در معنای رفع تشریعی و تفسیر رفع تشریعی چهار مسلک وجود دارد که قبل از تعطیلات آن چهار

مسلك را تفصیلاً توضیح دادیم و عرض کردیم. فقط فهرست وار حالا دیگه عرض می‌کنیم.

مسلك اول در رفع تشریعی فرمایش خود آقای نائینی در فوائد الاصول این است که شما می‌آیید این جمله را اخباری معنا می‌کنید، یعنی برداشته خدای متعال، برداشته شده است بعد می‌گویید خب برداشته نشده و این‌ها. حالا که برداشته نشده به دلالت اقتضاء یا آن راه‌هایی که گفتیم. اما این اصلاً اخبار نیست، این انشاء است، رفع انشایی است، دارد انشاء می‌کند. همان جور که ما انشاء اثباتی داریم؛ می‌گوید حرام، واجب، طاهر، نجس، قاضی، ولی، احکام وضعیه جعل می‌کند، احکام تکلیفیه جعل می‌کند، همان طور که انشاء اثباتی داریم انشاء نفی‌ای هم داریم؛ لیس بحرام، لیس بواجب. حالا انشاء می‌کند رفع این‌ها را. آن که شما در خارج دارید می‌بینید که می‌بینید نسیان هست، خطا هست، اگر اه است، استکراه هست، بقیه هست، اگر بخواهد اخبار کند که این‌ها نیست در خارج خب آن شبهه پیش می‌آید و آن راه‌حل‌ها را باید بگویم. اما این کاری با خارج ندارد، دارد انشاء می‌کند رفع را، این رفع رفع انشایی است، تشریعی است. تشریع الرفع است، نه اخبار عن الرفع. تشریع دارد می‌کند به چی؟ به انشاء. دارد این را تشریع می‌کند.

خب این یک مبنا است که ایشان این هنرمندی این است که این را تصور کرده و تعقل فرموده که می‌شود رفع را هم انشاء کرد، انشاء رفعی هم یعنی رفع انشایی هم می‌شود داشت مثل نفی انشایی. لیس بحرام را انشاء نمی‌کنند؟ لیس بواجب را انشاء نمی‌کنند؟ یعنی قانون می‌گذارد، قانون او این است که لیس بواجب، این قانون را می‌گذارند، انشاء می‌کند، اخبار که نمی‌کند. با همین لیس بواجب دارد انشاء عدم وجوب می‌کند. حالا این جا هم با رفع عن امتی دارد چه کار می‌کند؟... حالا یا با همین یا پیامبر دارد اخبار از آن رفع خدا می‌کند که انشاء فرموده. بنابر آن مطلبی که مرحوم آیت‌الله بروجردی قدس سره از ایشان منقول هست که ایشان فرموده بیانات ائمه علیهم السلام این‌ها در حقیقت اخبار عن ما فعله الله تعالی است. مثل رساله‌های عملیه مجتهدین. این که می‌گوید واجب است، حرام است مجتهد دارد اخبار از وجوب شرع می‌کند، خودش که انشاء وجوب نمی‌کند که. امام صادق سلام الله علیه هم که می‌فرماید واجب است این اخبار از وجوب الهی است. این جا هم پیامبر که می‌فرماید به حسب این نقل رفع عن امتی دارد از آن رفع خدای متعال یعنی از رفع انشایی خدای متعال دارد اخبار می‌کند.

سؤال: رفع انشایی...

جواب: نفی انشایی...؟

سؤال: ...

جواب: این هم دارد انشاء می‌کند.

سؤال: توی موضوع خارجی معنا ندارد شارع رفع انشایی بکند.

جواب: چرا. حالا این‌ها الان داریم مبانی را می‌گوییم بعد ان شاء الله ما دو تا مقام دیگه داریم؛ یکی این که حالا از بین این‌ها با مقام اثبات کدام سازگار است؟ استظهار چی باید بشود؟ ایشان فرموده مثل نفی انشایی می‌ماند. برداشتن انشایی، تکوین که نیست. برداشتن انشایی است. طلاق چه کار می‌کند؟ رفع می‌کند زوجیتی که با انشاء باز شد، محقق شد، حالا با...

سؤال: ... با انشاء نفی می‌شود برداشت، امور حقیقی را با انشاء نفی معقول نیست که.. طلاق و نکاح و این‌ها مثلاً نکاح یک امر انشایی است، طلاق هم مثلاً نفی انشاء است. این معقول است. نفس هم همین طور. انشاء عدم حرمت، یا انشاء حرمت این‌ها همه‌شان اثباتی‌شان به انشاء است اما اثباتش به ... واجب انشاء.

جواب: آن ما لایعلمون که اشکال ندارد؟

سؤال: این‌ها واحد است.

جواب: حالا این حرف دیگری است. شما بگویید آقای نائینی این سیاق به هم می‌خورد، آن جا چی. این‌ها اشکالاتی است... ببینید ایشان می‌گوید رفع ما لایعلمون رفع آن تشریعی است.

سؤال: توی خطا می‌شود إرفع الخطأ یعنی خطا را بردارم؟

جواب: أرفع؛ من برداشتم. انشاء می‌کند برداشتن خطای خارجی را. همین خطای خارجی را برداشتم، انشائاً نه واقعاً و تکویناً، همین که شما در خارج می‌بینید من انشائاً آن را معدوم کردم.

سؤال: اگر خطای انشایی موضوع حکم شارع است نفی آن معقول است. اما این خطای انشایی نیست، موضوع حکم شارع نیست....

جواب: اگر شارع بر این امر تکوینی خارجی احکامی جعل کرده یا مقتضی این است که احکامی جعل کند، چون استعمال رفع هم یک مبرر می‌خواهد، باید باشد واقعاً یا لاقلاً مقتضی آن باشد.

سؤال: دوباره تصرف شد دیگه.

جواب: نه این‌ها تصرف نیست.

سؤال: ... شما احکامش را رفع کردید.

جواب: ببینید نتیجه‌اش این می‌شود. آن نتیجه‌اش هست. مثل این که وقتی که عقد زوجیتی با طلاق برداشته شد می‌گوید این آثار زوجیت قهراً برداشته می‌شود. حالا می‌خواهد بگوید که من انشاء دارم می‌کنم مثل این که ایشان فرموده الفاسق لیس بعالم، انشاء دارد می‌کند، نه این اخبار دارد می‌کند، این که عالم است، ممکن است اعلم هم باشد. می‌گوید من انشاء می‌کنم که این عالم نیست. خب وقتی انشاء کرد که عالم نیست پس بنابراین قهراً نتیجه‌اش این می‌شود که پس آثار عالم را این آقای که دارد انشاء می‌کند عدم عالمیت این را دیگه این جا ندارد. و این حاکم می‌شود بر آن ادله‌ای که دارد آثار را بار می‌کند. پس تقدیری نمی‌خواهد بگیرید، نه این انشاء دارد می‌کند. مثل این اخیراً هم رسم شده، قبلاً این جوری نبود، می‌گفتند مثلاً فلان درآمد، فلان شرکت‌ها، فلان جاها مالیات از آن‌ها معفو است. حالا می‌گوید همه جا مالیات دارد، ولی مالیات آن فعلی است. الان توی قوانین این جوری است، مالیاتش صفر است. دیگه نمی‌گویند همه جا معفو است، همه جا باید مالیات بدهند، بر همه جا مالیات هست ولی مالیات این جا صفر است. این جا ببینید این جوری است، یعنی می‌گویی انشاء دارم می‌کنم، این خطا نیست. این

عصیان نیست، قهراً حکومت پیدا می‌کند بر این که بابا آن ادله‌ای که من آثار را آوردم این را دارم انشاء می‌کنم این نیست دیگه. شبیه همان حکومت می‌شود، حکومت تضییقی می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.